

خدایان قدرت و نقش آنان در قلب تاریخ

رسول کامران کشتیبان

در فراز و نشیب تاریخ، این خدایان قدرت بوده‌اند که سرنوشت انسان اعم از زندگی مادی و معنوی وی را در اختیار داشته‌اند و مسیر تاریخ و زندگی انسان را به هر سوی که خواسته‌اند، سوق داده‌اند و هنگامی که بر اریکه قدرت آن هم با فریب و نیرنگ و زور سرنیزه تکیه نموده‌اند در گردونه سیاست و فرهنگ دست به پاک‌سازی تاریخ و مصادره به مطلوب نمودن آن به نفع خود پرداخته‌اند و هر گونه حرکت و اثری را که در تضاد با سیاست‌هایشان یافته‌اند، در محو و نابودی آن کوشیده‌اند و با یاری طلبیدن از قلم‌های آماده به خدمت در این وادی دست به نمایش‌های گوناگون سیاسی و فرهنگی زده‌اند و بدینگونه در راستای مشوش کردن تاریخ و اذهان مردم قدم برداشته‌اند و چه بسیار افکار را در این وادی دست‌خوش فریبکاریهای خود گردانیده‌اند و در پرورشگاه‌های افکار خود افراد و افکاری را که حتی در تضاد با اندیشه‌های آنان بوده‌اند بازیچه خود قرار داده‌اند. خدایان قدرت در هر زمان و مکانی با تمامی امکانات خود با به زیر یوغ کشیدن جامعه سعی در تزریق نمودن امیال و خواسته‌های خود به جامعه بوده‌اند و با سوء استفاده از فقر فرهنگی حاکم بر جامعه و عدم دسترسی تمامی جامعه به ابزارهای تبلیغی موجود در مسیر تاریخ، نیت شوم خود را به یک باور همگانی تبدیل ساخته‌اند و مسیر تاریخ را در جهت اهداف خود هدایت کرده‌اند که متأسفانه چه بسا بسیاری از آن حرکت‌های مودبیانه و شوم خدایان قدرت امروزه در قالب یک پدیده اجتماعی ارزشمند جلوه‌گری می‌کند که در دل تاریخ بعد از سپری شدن ایام مدید، بیرون آوردن چنین ترشحاتی از اذهان مردم چیزی در حد یک معجزه است چه در طی تاریخ از یک طرف با وارونه جلوه دادن حوادث و واقعیت‌های تاریخی به تراشیدن سندهای خودخواسته پرداخته‌اند و از دیگر سوی در مسیر و روند تاریخ توسط عمال خود و با قلم فرسایی آنها خواسته‌هایشان را به مشروعیت عامه در آورده‌اند و اکنون چه بسیار موضوعات تاریخی که در اذهان مردم جای گرفته است بدون آنکه از حقیقت تاریخ رنگی به رخ داشته باشد. خدایان قدرت با سرپوش گذاشتن بر روی گندک‌های خود در دل تاریخ به انعکاس وارونه حقایق تاریخی پرداخته‌اند و هر از گاهی که عصیانی، انقلابی و اعتراضی در برهه‌های مختلف تاریخ علیه ساخت قدرت و سیاست‌های رایج آنها شکل گرفته است، با یک هجمه تبلیغاتی در گستره‌ای عظیم همراه با حذف فیزیکی آنها توسط عمده‌های تبلیغاتی خود در دل تاریخ به تخریب شخصیت فکری آنان پرداخته‌اند و از ترس فراگیر شدن اندیشه آنها و تبدیل آن به

جریانانی که در نهایت ممکن است از بین برنده منافعشان و بلکه خودشان باشد با استفاده از انواع انگها و تهمت‌ها و شانتاژها با رسم تصویری کریه و زشت از اینان به مقابله با چنین جریاناتی برخاسته‌اند. مجموعه جریاناتی که در سیر و روند تاریخ توسط خدایان قدرت قلع و قمع شده‌اند و بعد از آن خدایان قدرت به همراه عمال خود به وارونه کردن تاریخ پرداخته‌اند و خود به جایگزینی آن دست یازیده‌اند، می‌توان گفت که بر چند نوع مختلف قابل تقسیم‌بندی است که به یکی دو مورد اشاره می‌شود.

الف) جریاناتی که صیغه قومی و ملی دارند و در سطحی فراگیر و گسترده میان ملت‌های متفاوت از هم رخ داده است که از این میان می‌توان به دو نمونه بارز آن در کشور ایران اشاره کرد:

۱- آمدن هخامنشیان و آریائی‌ان به ایران؛ که بعد از جای گرفتن در گوشه‌ای سرزمین و دست و پا کردن موقعیت و قدرت نظامی و بعد از آنکه فرهنگ دیرین ملت‌های بومی یعنی ساکنان اصلی ایران را اکتساب کردند و به فرجه نمودن فرهنگ خود پرداختند. به زبانی دیگر به وسیله زور سر نیزه هنر و فرهنگ ملت‌ها و صاحبان اصلی این کشور را به تخت جمشید منتقل کرده‌اند و به از بین بردن ملت‌های بومی دست فرا برده‌اند، خویشتن را به عنوان صاحبان اصلی این کشور و فرهنگ و تمدن دیرین ملت‌های بومی این کشور جا زدند که به قول دیاکونوف که در تاریخ ماد می‌گوید پیش از ورود هند و اروپائی‌ان صحرانشین و خانه به دوش در اراضی مزبور فرهنگی عالی و دولتی (مثلاً در سرزمین مانناها) وجود داشته و این خود در تکامل تاریخی نورسیدگان که سطح رشدشان پست‌تر بود، مؤثر واقع گشته، (تاریخ ماد - ا - م دیاکونوف - کریم کشاورز، صفحه ۷۲) که متأسفانه هنوز هم که هنوز است در کشور ما و در کل، در سر تا سر جهان این تصویر غلط به یک واقعیت تبدیل گردیده است که گویی این هخامنشیان و آریائی‌ان هستند که صاحب تمدن و فرهنگ و متولیان اصلی این سرزمین می‌باشند که صد البته چنین نیست و هیچ کس از این حضرات نمی‌پرسد که این آریائی‌ان چرا این تمدن و فرهنگ را در سرزمین اصلی‌شان بوجود نیاورده و این خود اظهر من الشمس می‌باشد که هر ده قبیله آریایی بیابانگرد بودند و در جایگاه اصلی خودشان چیزی برای گفتن نداشتند.

۲- قبضه نمودن قدرت و حکومت توسط رضاخان میرپنج در ایران که در پی آن رضاخان پهلوی به همراه جریانات شوونیستی و پان‌فاریستی در یک سطح وسیعی دست به جعل حقایق تاریخی زدند و به تبع آن با تئوری‌های کسانی مانند احمد کسروی و ایرج افشار و دیگر پان‌فاریست‌ها که مجال پرداختن به آنها در اینجا نیست، قوم‌کشی در ایران را در سرلوحه برنامه‌های خود قرار دادند و در این میان بیش از همه به دشمنی با ترک‌ها و آذربایجانی‌ها پرداختند و به سندسازی علیه ترک‌ها دست یازیدند و در طول پنجاه سال حکومت خودکامه، چنان بلایی بر سر تاریخ این کشور در آوردند که اکنون باورهای عمومی جامعه بر محور همان داده‌های غلط شکل‌گرفته در پشت پرده سیاست‌های مغرضانه سلطنت پهلوی

می‌باشد چرا که بر سریر قدرت لمیدن پهلوی مقارن بود با ارتباط برقرار کردن ایران با دنیای مدرنیته و شکل‌گیری دولت مدرن و بوروکراسی در ایران و آشنایی ایرانیان با متدهای جدید تبلیغی و آموزشی و در دست گرفتن ابزارهای تبلیغی و رسانه‌های مختلف و محیطهای آموزشی همچون مدرسه و دانشگاه که این همه در دست حکومت فاشیست پهلوی و اذنباش کافی بود تا در این فرصت طلایی تاریخی که هزار سال عقده آن را پدر بر پدر به مثابه نقشه‌المصدوری در سینه نهفته داشته‌اند در جامعه ایران که فقر فرهنگی و اقتصادی سرتاسر آنرا فرا گرفته بود به اشاعه سیاستهای پان‌فارسیستی بپردازند. با وجود آوردن پرورشگاه‌های افکار، به ترک‌ستیزی و فارس‌گرایی مشغول شوند. همانطور که ذکر شد اکنون نیز جامعه ما بر مبنای همان افکار که به صورت خزنده، پان‌فارسیت‌ها به خورد جامعه داده‌اند، اندیشه جامعه با همان محوریت شکل گرفته است و حالا می‌خواهد این افکار متعلق به افراد و ایدئولوژی‌هایی باشد که ضد رضاخان و عمال آن است و یا جریاناتی که همسو با رضاخان هستند که در هر حال نظام فکری همه آنها در قبال اقوام غیرفارس و زبان فارسی آبخوری مشترک دارد که در ناخودآگاه ذهنشان رسوخ نموده است. به عنوان مثال می‌توان به سخنان رئیس‌جمهور خاتمی درباره زبان فارسی در جمع فرهنگستانها اشاره کرد.

ب) جریاناتی که رنگ دینی و مذهبی دارند که از این میان بهترین نمونه بارز آنرا می‌توان زندگی امام علی (ع) و امام حسین (ع) ذکر کرد به طوری که دستگاه زور و تزویر و تطمیع معاویه چنان فضایی را در اذهان مردم شکل داده بود که به هنگامی که امام علی (ع) در مسجد کوفه فرقهش شکافته شد مردم از یکدیگر می‌پرسیدند مگر علی هم نماز می‌خواند و این نمونه بارزی از دستگاه شانتاژ پراکنی معاویه و عمال وی است که کسی را که به عنوان اولین ایمان آورنده به دین اسلام است و در راه تثبیت آن از هیچ‌گونه جانفشانی دریغ نورزیده است اینگونه در معرض اتهامش قرار می‌دهند و این تصویری است که از اذهان مردم بدبخت که جهل تمامی وجودشان را گرفته بود و همه از اراده خدایان قدرت نشات می‌گرفته است. سالیان متمادی امویان چنان وضعیتی را در جامعه بوجود آوردند که مردم تا زمان عمر بن عبدالعزیز در کوچه و بازار به لعن علی (ع) می‌پرداختند. همچنین می‌توان به فریبکاری و نیرنگ و تزویر و تهدید و تطمیع یزید در مقابل امام حسین (ع) اشاره کرد که فضای سیاسی جامعه آنروز را چنان آلوده کرده بود که بسیاری فکر می‌کردند با کفار می‌جنگند و مشتاقانه به جنگ با خارجیان یعنی کسانی که از دین خارج شده‌اند می‌شتافتند و هنگامی که اسیران کربلا وارد شام می‌گردید مردم شام به تماشای خارج‌شدگان از دین آمده بودند.

ج) جریاناتی که رنگ دینی و ملی دارند که نمونه بارز آن قیام بابک در آذربایجان علیه عباسیان می‌باشد که دستگاه خلافت عباسی با پشت‌گرمی و معاضدت قلمهایی که وابسته به دربار عباسی بودند در طی تاریخ چنان فضایی در اذهان مردم ترسیم نموده‌اند. بطوریکه حتی آنهایی که امروز سنگ بابک را به سینه می‌کوبند بابک را چنان می‌شناسند که عباسیان

و حامیان قلمی آنها وی را چنان به تصویر کشیده‌اند، یعنی مزدکی، شخصی که قائل به اشتراک در تمامی امور زندگی حتی خانواده بود و در کل کسی که علیه دین اسلام قیام کرده و قیام وی قیام ضد دینی بود که می‌توان گفت در طول زمان بسیاری از نویسندگان منصف نیز در دامی که عباسیان این خدایان قدرت بر سر راه تاریخ نهاده‌اند گرفتار شده‌اند و اسیر جو موجود گردیده و با شاخ و برگ دادن به این جریان تاریخی به اشاعه یاوه‌بافی عباسیان پرداخته‌اند. در تاریخ معاصر نیز بابک و قیام وی محل نزاع ما بین افراد بی‌شماری می‌باشد. اما آنچه امروزه مایهٔ تعجب است این نیست که مبارزه بابک را کسی بیاید مبارزه با فئودالها بداند یا دیگری افکار بابک را در ردیف فارس‌بازی و پان‌فاریستی قلمداد کند. بلکه آن چیزی که مایه تعجب و تحسر است، این است که امروزه عالمان دینی ما و در کل جامعهٔ دینی ما در دام نیرنگ متعصبین سنی از نوع فرومایگان ارزان قلم گرفتار آمده‌اند. آن چیزی را که آنان در سیر تاریخ به دروغ به خورد جامعه داده‌اند اینان با جان و دل پذیرا می‌شوند. باید به اینها خاطر نشان کنیم که اگر خدایان قدرت توانستند بدان راحتی چنان تصویری از امام علی(ع) و امام حسین(ع) در جامعه بوجود بیاورند، برایشان افرادی مانند بابک مثل آب خوردن می‌ماند تا هر مارکی را که می‌خواهند به وی بچسبانند و جلوی قیام، حرکت و اعتراض وی را در چه ابعادی که می‌خواهند باشد خفه کنند. برچسب زدن و زندیق و کفار نامیدن چنین اشخاصی در جامعه ما بویژه در میان ما مسلمانان آسانترین راه برای رسیدن به نتیجه می‌باشد. ظاهراً به این طریق خدایان قدرت همیشه پیروزگر میدان بوده‌اند و بدین طریق شاهد مقصود را به راحتی در آغوش گرفته‌اند. اما خوشبختانه مدت زمانی است که نویسندگانی پیدا شده‌اند که از میان خروارها تهمت از دل تاریخ چهرهٔ حقیقی بابک و اهداف و افکار وی را با کنار زدن غبارهای ترفند خدایان قدرت در معرض دید همگانی قرار داده‌اند. از این میان می‌توان به مقالهٔ «دکتر فیض‌اللهی وحید در ویژه‌نامهٔ بابک نشریه وزین شمس تبریز» اشاره نمود که برای اولین بار با اسناد و مدارک متقن به تحلیل درباره شخصیت و قیام بابک پرداخته بود و دیگر می‌توان به کتاب تازه منتشر شده «بابک و نقد تاریخ‌نگاری» اشاره کرد که توسط آقای رسول رضوی به رشته تحریر در آمده است که هدف اصلی این مقاله نیز پرداختن به این کتاب و تاملی در آن می‌باشد. کتاب بابک و نقد تاریخ‌نگاری با یک مقدمه خوب و بی‌بدیل آغاز گردیده و در نوع خود بی‌نظیر است و در مورد نقش سلطه قدرت و فضا سازی برای باز آفرینی خواسته‌های آنان توسط قلمهایی که خواه ناخواه در راستای اهدافشان به جبر اجتماعی در چرخش بوده‌اند شروع گردیده است. به حق باید گفت مقدمه نویس با استادی تمام تصویری زیبا از جامعه فرهنگی سیاسی ما در طول تاریخ ارائه داده است. تصویری که نحوه شکل‌گیری اندیشه و باورهای اجتماعی ما در طول زمان بسته به چنین اطلاعات تاریخی بوده است که توسط اربابان قلم وابسته به خدایان قدرت یا بصورت مستقیم و یا به شکل غیرمستقیم ساخته و پرداخته شده است. نویسنده مقدمه به حق خطرناکترین حالتی را که قلم می‌تواند برای جامعه داشته باشد فضایی عنوان

می‌کند که قلم مولود آن شرایط باشد که قدرت حاکم چنان بستری را بوجود آورده است و در چنین محیطی در حالی که قلم خود را سر سپرده دیگران نمی‌داند اما ناخودآگاه در مسیری حرکت می‌کند که خدایان قدرت خواهان آن هستند. اما هدف اصلی کتاب، بابک و قیام مربوط به آن می‌باشد و مجموعه جریانات حاشیه‌ای که در طول تاریخ به این قیام منتسب شده است که نویسنده با شکستن حصارهای حاکم بر فضای فرهنگی مربوط به قیام بابک و با استفاده از منابع تاریخی با یک کار پرتلاش و با درایت کامل نقاب کریهی را که در طول تاریخ عباسیان بر چهره زیبای قیام بابک کشیده‌اند از هم می‌درد و با براهین و دلایل محکمه‌پسند شیعه بودن بابک را نشان می‌دهد. چیزی که همانطور که قبلاً مذکور افتاد، استادانی مانند دکتر فیض‌اللهی وحید و دکتر حسین محمدزاده صدیق هم در نشریه‌های شمس تبریز و نوید آذربایجان بدین موضوع هرچند در حد یک مقاله به تفصیل سخن گفته بودند. اما تاکنون کتابی آن هم بدین شکل درباره بابک و قیام وی در جامعه ایران عرضه نشده بود و خواننده کتاب به عینه با خواندن کتاب هم با مظلومیت بابک و هم مظلومیت شیعه در طی تاریخ آشنایی بیشتری پیدا می‌کند. بابکی که در عین شیعه بودن، مورد جفای شیعه واقع می‌شود و با حکم ناقاضیان تاریخ هنوز هم که هنوز است باید از صدقه سر عباسیان شخصیتی آنچنان در اذهان ملت داشته باشد و روزنامه جمهوری اسلامی ایران هر چه فحش و بد و بی‌راه است نثار وی سازد. در کل می‌توان گفت که کتاب بابک تا آخر کتاب در دو خط سیر نموده است: ثابت نمودن اینکه بابک شیعه بوده است و قیام وی نیز قیام شیعی ضد عباسیان می‌باشد و خط دوم آن که در سایه خط اول به جلو رانده شده است و از مقدمه کتاب تا آخرین صفحات آن به صورتی گاه پنهان و گاه عریان ادامه می‌یابد.

نویسنده تحقیقات گران‌قیمت و طاقت‌فرسایی را در مورد شیعه بودن بابک به عمل آورده است. اما از آن جائیکه هیچ‌گونه اطلاعاتی راجع به آذربایجان، تاریخ آن، زبان مردم آن و فرهنگشان ندارد، سعی نموده است که بابک را یک فرد غیرترک یعنی در واقع یک فارس‌زبان معرفی نماید و آذربایجان را سرزمین فارس‌زبانان و پیدایش زبان ترکی را به بعد از سلجوقیان در آذربایجان برساند. باید گفت که نویسنده کتاب همان قدر که در تاریخ شیعه و شقوق مختلف آن تحقیق بعمل آورده است و اطلاعات زیادی در این مورد دارد به همان اندازه نسبت به تاریخ و زبان و اتیمولوژی و ترمینولوژی زبان ترکی بی‌سواد می‌باشد و خنده‌دارتر اینکه خود نویسنده علیرغم ادعای خود و استادش در مقدمه کتاب در حالی که یکی از ایرادات مهمی را به امثالی مثل طبری و غیره می‌گیرد و می‌گوید اینان از شکم همان جامعه‌ای برخاسته‌اند که فضای فرهنگی آنرا عباسیان آلوده بودند و پرورش یافته جامعه‌ای بودند که سلطه قدرت عباسیان آنرا رقم می‌زد، خود درباره آذربایجان گرفتار آن است. دقیقاً باید گفت که نویسندگان کتاب از حیث نگرش نسبت به آذربایجان و ترکان در خط و مسیری حرکت کرده است که شوونیست‌ها و عمله رضاشاه و فرزندش در ایران ترسیم نموده‌اند. متأسفانه باید

گفت علیرغم این که آقای رضوی تحقیقات گران قیمت و طاقت فرسایی را در مورد شیعه بودن بابک بعمل آورده است اما از آنجایی که شخص ایشان و دوستان هم قلم وی هیچگونه اطلاعاتی راجع به آذربایجان و تاریخ و فرهنگ آن ندارد، ارزش علمی کتاب مورد تردید واقع شده است. که در این جا من باب اطلاع ایشان مجموعه نکاتی را که بیش از این نیز در جاهای مختلف به طول و تفصیل درباره آنها سخن گفته شده است، به ایجاز اشاره ای می کنم و منتظر جواب آقای رضوی می مانم که انتظار ما از یک مورخ بی طرف و کسی که مدعی پرداختن به تاریخ بدون حب و بغض است بیش از این می باشد. همانطور که پیش از این نیز مذکور افتاد جناب آقای رضوی علیرغم اینکه با باریک بینی به این موضوع اشاره دارند که قدرت سیاسی و سلطه قدرت در طی تاریخ فضای فرهنگی جوامع مختلف را همواره می آلاینند و به اغفال مردم از هر قشری می پردازند. لیکن با اذعان به این موضوع خود به راحتی اسیر جو آلوده و آشفته فضای فرهنگی موجود علیه آذربایجانیان می گردند. چرا که در جای جای کتاب از همان مدارک و اسنادی در رابطه با ترکان و آذربایجان استفاده می کند که همه این اطلاعات و مدارک ساخته و پرداخته دستگاه تبلیغاتی حکومت فاشیست و ضد آذربایجان پهلوی می باشد که متأسفانه امروزه همه آن داده های غلط و مغرضانه تا عمق جامعه ما نفوذ کرده است و جوهر قلم فکر جامعه ما حتی بخش اعظم نخبگان و روح حاکم بر فضای فرهنگی و سیاسی کشور ما که به شکل انحصاری در دست تفکرات پان فارسیستی است و آن را نیز تئوری های افرادی همچون کسروی تشکیل می دهد و جالب توجه اینکه افرادی از نوع آقای رضوی در زمره کسانی هستند که از لحاظ ایدئولوژیکی ضد پهلوی و کسروی هستند. اما به راحتی نظریات آنان را در رابطه با آذربایجان می پذیرند و آنرا بعنوان یک سند تاریخی به کار می بندند. چرا که برداشت آقای رضوی از آذربایجان مولود همان شرایطی است که حکومت پهلوی در ۵۰ سال حکومت خود برای جامعه ایرانی فراهم نموده است. جناب آقای رضوی، بهتر است بدانید که مطرح کردن نظریه بی پایه و بی اساس از این دست که ترکها از قرن ششم به بعد به ایران و آذربایجان آمده اند، صرفاً از طرف پان فارسیستها آن هم به خاطر یک دست نمودن ملت ایران و فارسیزه نمودن ایران با شعار پوچ وحدت ملی زیر سایه زبان فارسی عنوان شده است و شما هم ندانسته با طناب آنها وارد این گود گردیده اید. همانطوری که مورخانی از نوع طبری و غیره در دام عباسیان گرفتار شده اند و گرنه در تاریخ شواهد مستدل بسیاری است که حاکی از آن است که ترکان هزاران سال است در این ملک به سر می برند. به عنوان مثال، محمد عوفی در کتاب جوامع الحکایات در بحث از خلافت عمر بن عبدالعزیز می گوید در عهد او خبر آمد که ۲۰ هزار سوار به آذربادگان برون آمده است و روی به خرابی بلاد آورده، امیرالمؤمنین عمر عبدالعزیز عمر حاتم ربیعی را فرمود که ۴ هزار مرد بردار و با آن ترکان حرب کن. عمر گفت: یا امیرالمؤمنین ۴ هزار با ۲۰ هزار چگونه حرب کنند. گفت: یا عمر،

قصاب از بسیاری گوسفند باک ندارد. چون پادشاه عادل باشد لشکر او هر جا که رود مظفر و منصور آید. چون عمر حاتم برفت و با ترکان حرب کرد، ایشان را منهدم کرد (جوامع الحکایات - به تصحیح و توضیح دکتر جعفر شعار صفحه ۲۵۳).

در مقدمه صفحه ۲۶ کتاب استاد رضوی بیان داشته‌اند که در طول تاریخ سرزمین اجداد او (یعنی افشین) زیر سم اسبان ساسانی و مردمش زیر شلاق و شمشیر شاهان ایران یوده است. بنده نمی‌دانم استاد عزیز اطلاعات خود را از کجا گرد آورده‌اند. اما محض اطلاع ایشان از کتاب امپراتوری صحرانوردان رنه گروسه چند خطی را بیان می‌نمایم که مبین عکس نظریه‌ای است که استاد بیان داشته‌اند. «فیروز ساسانی در سال ۴۸۴ میلادی با پادشاه هیاطله جنگ کرد و خودش در این جنگ کشته شد و جنازه‌اش را در این جنگ نیافتند. پادشاه هیاطله دختر فیروز پادشاه ساسانی را اسیر نمود و برد. از آنها دختری به دنیا آمد که بعداً او را به زوجیت قباد اول پادشاه ساسانی در آورده‌اند. پس از این جنگ، ایران خراجگذار هیاطله شد و قباد برادر فیروز مدت قریب ۴ سال به عنوان گروگان و رهینه نزد هیاطله ماند.» (امپراتوری صحرانوردان تالیف رنه گروسه، صفحه ۱۴۰). این هم حکایتی از کتاب خزران نوشته آرتور کسلر که نشان دهنده عظمت ترکان در مقابل ساسانیان بوده است: «و در جمله آئین بارگاه انوشیروان آن بود که از دست راست تخت او کرسی زر نهاده بود و از دست چپ، پس کرسیهای زر نهاده بود و از این سه کرسی یکی جای ملک چین بودی و دیگر جای ملک روم بودی و سه دیگر ملک خزر بودی که چون به بارگاه او آمدندی در این کرسی‌ها نشستندی و جز این سه کس دیگر بر آن نیارستی نشستن» (خزران - آرتور کسلر، ترجمه محمد علی موحد صفحه ۲۸۲). لازم به توضیح است که هدف و آماج ما از آوردن این دلایل صرفاً در رد اظهارات آقای رضوی و هم فکران وی در مورد طرز تلقی ایشان از ترکها از حیث عاجز بودن در مقابل ساسانی‌هاست و گرنه مراد ما نه دفاع از افشین است و نه دفاع از خزران یهودی که به نظر اینجانب با حماقت خود در تاریخ هم باعث نابودی خود گردیدند و دیگر اینکه امروز سرنوشت اسلام و سرزمینهای اسلامی می‌توانست به نحوی دیگر رقم بخورد.

در جای جای کتاب به مجموعه مباحثی برمی‌خوریم که در تمامی آنها نیاز به تأمل می‌باشیم. چرا که آقای رضوی و استادش بصورت فله‌ای کلمات و سخنان را به کار برده‌اند که هیچ‌گونه سندیت علمی و تاریخی ندارد. باید گفت آقای رضوی، ما در دنیای کنونی چیزی به عنوان نژاد عجم و آذری و جاوید و ترک و عرب و فارس و غیره نداریم. از لحاظ علمی نژاد تعریف خاص خود را دارد. بروس کوئن در کتاب مبانی جامعه‌شناسی می‌گوید: «نژاد به جمع کثیری از افراد اطلاق می‌شود که در پاره‌ای ویژگیهای زیستی یا جسمانی مانند رنگ پوست، وجه اشتراک داشته باشند». وی در ادامه می‌گوید: اکثر جامعه‌شناسان مسئله را ساده‌تر کرده و انسانها را به سه نژاد رنگی سیاه، قفقازی (سفید) و مغولی (زرد) تقسیم می‌کنند (مبانی جامعه‌شناسی - بروس کوئن، ترجمه و اقتباس غلام عباس توسلی و رضا فاضل، ص ۳۵۸-۳۵۷).

تعریف آقای رضوی از نژاد فقط در ادبیات پان‌فارسیست‌ها قابل مشاهده می‌باشد و بس. همانطور که گفته شد نژاد تعریف خاص خود را دارد و حتی سرخ‌پوستان نیز در این میان جزو نژادها محسوب نمی‌شوند. آقای رضوی در کتاب خود سعی وافری از خود نشان داده‌اند که قیام بابک و سر منشأ آنرا به فارسها گره بزنند. در این راستا با تحلیل فقه‌اللغوی امکانه و اسامی مختلف کوشیده‌اند اسامی شهر و افراد مختلف را از حیث ریشه‌شناسی لغات فارسی قلمداد کنند. لازم می‌نماید توضیحاتی در این مورد داده شود. در مورد کلمه «قم» همانطوری که در تاریخ قم اشاره شده است، لفظ قم از کماندان گرفته نشده است و گفته‌های یاقوت حموی ناصحیح می‌باشد و بودن این کلمه از لفظ گمر نیز مردود است و اصلاً این موضوع نیز از شگردهای تئورسینهای دوره پهلوی به یادگار مانده است. آنان سعی داشته‌اند برای خیل واژگان، ریشه پهلوی درست کنند که شما نیز بسان آنها قم را یک لغت پهلوی نامیده‌اید. لفظ قم از مصدر گوممک ترکی درست شده است. این لغت در اصل به معنای دفن کردن و پنهان ساختن می‌باشد، که مثل صدها لغت دیگر ترکی که با حذف علامت مصدری به وجود می‌آیند، لفظ گوم نیز از این فعل ساخته شده است. مانند گولمک که از آن گل درست شده است. باید اشاره کنم که این کلمه امروز نیز در زبان مردم آذربایجان کاربرد دارد و به جایی که در آن گوسفندان و چهارپایان را نگهداری می‌کنند، کوم می‌گویند که با آنچه در تاریخ قم نسبت به وجه تسمیه آن آمده است، همخوانی دارد. این موضوع را نیز بیافزایم که در مورد متعلق بودن این شهر از گذشته‌های دور به ترکان و ساکن بودن ترک‌ها در این مناطق، محمود کاشغری نیز در کتاب دیوان لغات به این موضوع اشاره می‌کند. اما از لحاظ ریشه‌شناسی لغت راه خط پیموده است و نام‌گذاری آنجا را از حیث شن‌زار بودن منطقه قم قلمداد می‌کند. چه در ترکی شن را قم می‌گویند. در مورد کلمه آوه و ساوه نیز باید گفت این کلمات از لحاظ واژه‌شناسی در ردیف لغات ترکی قرار دارند. در واقع هر دو یک کلمه می‌باشد که از واژه اووا - اوبا مشتق شده‌اند. در ترکی به چند خانواده که در یک جا زندگی می‌کنند اطلاق می‌گردد، که حتی کلمه آباد نیز از این کلمه درست شده است. در مورد کلمه کرج که در صفحه ۱۰۸ بدان اشاره شده در لغت نامه سنگلاخ اثر میرزا مهدی خان استرآبادی آمده است: در ترکی به گچ، کرج می‌گویند. اصلاً باید به جناب رضوی خاطر نشان سازیم که واژه کویر لوت که در مرکز ایران واقع است و تا قم امتداد دارد خود یک ترکیب ترکی می‌باشد. که اجداد و نیاکان قدیمی ترکان یعنی سومریان نیز این لغت را به کار برده‌اند. تلفظ این لغت در سومری به شکل «کیر» است که در معنای زمین می‌باشد و به مرور زمان با تغییرات آوایی اکنون به شکل کویر در آمده است و شکل دیگر آن هم‌اکنون در زبان ترکی همان یئر کاربرد دارد (نگاه کنید به کتاب تاریخ ترکهای ایران اثر زنده یاد دکتر زهتابی صفحه ۱۳۷). این لغت در اثر ماندگار محمود کاشغری یعنی دیوان لغات ترک به شکل قیر آمده است که صرفاً حرف اول آن یعنی «ک» به «ق» تبدیل شده است و به معنای دشت می‌باشد (نگاه کنید به فرهنگ ترکی نوین اسماعیل هادی ص ۶۰۵). امروزه در

استان فارس منطقه‌ای وجود دارد که تحت عنوان قیر می‌باشد که شکل دیگری از همان کیر و کویر است. لوت در ترکی عریان و لخت را می‌گویند که در واقع معنای ترکیبی آن، دشت بی‌آب و علف و بدون سبزه‌زار می‌باشد که همه اینها حاکی از این است که بر خلاف ادعای آقای رضوی سرزمین ایران از دیرباز مسکن ترکان بوده است. حتی آن شهرهایی که امروزه فارس‌یزه شده‌اند، روزگاری سرزمین ترکها بوده است که به مرور زمان فارسها تحت تملک خودشان گردانیده‌اند. آقای رضوی در صفحه ۱۵۹ کتاب خود به نقل از یعقوبی آورده است که در آذربایجان مخلوطی از عجم آذری و جاویدانیه هستند که مردم شهر بڈ باشند و بعد خود توضیح می‌دهد که در آذربایجان تنها دو نژاد می‌زیسته است: عجمهای آذری و جاودانه که در آن تاریخ نژاد ترک در آذربایجان نبوده است. آذربایجان حضور ترکان را برای اولین بار در ارتش افشین دیده است که برای جنگ با جاودانیان آمده بودند و در این زمان، زبان مردم آذربایجان پهلوی بوده است. اولاً باید بگویم که از این سخن یعقوبی هیچ چیزی مستفاد نمی‌شود. چه اگر بخواهیم در مورد یک ملت و قوم اظهار نظر نمایم، باید در وهله اول از جنبه زبانی و قومی به آنها بنگریم و بعد از بعد دینی و مذهبی و ایدئولوژی‌های گوناگون دیگر. جاودانیه یک گروهی بود با ایدئولوژی مشخص که دیگر ربطی به زبان و ملیت ندارد. مثل اینکه امروز ما بگویم در ایران شیعیان زندگی می‌کنند، در حالی که شیعه مذهب مردم ایران آن هم نه همه آنهاست. در میان این شیعیان هم، عده‌ای عرب، عده‌ای کرد، عده‌ای ترک و عده‌ای دیگر فارس هستند. پس چنین تقسیم‌بندی که یعقوبی انجام داده است هیچ مبنای علمی ندارد. متأسفانه جناب آقای رضوی صد بار بدتر از یعقوبی به طول و تفضیل این تقسیم‌بندی پرداخته‌اند و یک نژادی تحت عنوان جاودانیه را نیز بدان اضافه کرده‌اند. در صفحه ۱۰۶ آمده است که از اوائل قرن سوم هجری کم‌کم پای امرای ترک به آذربایجان باز شد و از قرن پنجم هجری مهاجرت و از قرن هفتم هجری هجوم تیره‌های مختلف ترک به آذربایجان آغاز گردیده‌است. همانطور که به نقل از محمد عوفی در بالا ذکر کردیم که به وقت حکومت عبدالعزیز، آذربایجان موطن ترکان بوده است. اما این همه برگی دیگری از تاریخ طبری، بلعمی، همزه اصفهانی و بن اثیر و اخبار عبید در کتاب التیجان فی ملوک حمیر که همه تماماً بر گفته‌های آقای رضوی خط بطلان می‌کشد. «و به یمن اندر ملکی بود او را رایش خواندندی از فرزندان یعرب بن قحطان نامش حارث بن ابی شداد بود... و پادشاهی او تا زمین هندوستان برسد و با ایشان جنگ و کشتن کرد و خواستها و بردگان از زمین هندوستان بیاورد و باز از یمن به کوه طی بیرون آمد و به عراق آمد و به ناحیت انبار و موصل و بدان حدها برگشت و به آذربادگان شد و این زمینها هم به دست ترکان اندر بود هم از ایشان بستند و ایشان را مقهور کرد (آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، صفحه ۹۰۱ به نقل از تاریخ بلعمی). آقای رضوی در صفحه ۱۶۱ کتاب خود آورده است که جاودانیان بومی نبوده‌اند و از جای دیگری آمده بودند. از ایالت‌های مختلف و نژادهای متفاوت و متعدد نبوده‌اند. بعد در صفحه ۱۸۵ به هنگام بحث از ده مردان قم

آورده‌اند که ظاهراً یکی از دژهای جاودانیان در آنجا قرار داشته و جاودانیان قمی هم در آنجا ساکن بودند و هم حفاظت آن منطقه به عهده آنان بوده است که در این دو گفته یک تضاد و تعارض فاحش به میان می‌آید و این گفته آخری می‌رساند که پس همه جاودانیان از ایالت بخصوصی نبوده‌اند بلکه افراد متعددی در آنجا جمع بوده‌اند و جاودانیان قمی صرفاً در یک قسمت از بد ساکن بوده‌اند. البته با قبول مجموعه گفته‌های شما و این نکته را صرفاً به خاطر آشفتگی نظریات شما درباره آذربایجان و تئوری فارس‌یزه کردن آذربایجان و به تبع آن بابک عنوان کردم که در کتاب بیشتر از این دست آشفتگی به چشم می‌خورد که انعکاسی از اذهان امثالی مثل شما نسبت به مردم آذربایجان و هویت فرهنگی و ملی آنها است. آقای رضوی گیریم نه یک ده به نام کرینکان بلکه صدها ده دیگر و بلکه شهری از شهرهای آذربایجان به زبان آذری مورد کشف کسروی و یحیی ذکاء و دیگران سخن بگویند، دلیلی نمی‌شود که کلیت آذربایجان را بدین زبان محکوم سازیم. این که این قدر تکرار کرده‌اید که اینها به زبان فارسی سخن می‌گویند، آیا در سفر اخیر خود به همین مناطق توانستی سخنی از زبان آنان را دریابی که زبان آنان را فارسی می‌نامی. تمامی روستاهایی که شما از آنان یاد می‌برید، همگی بدون شک کلمات ترکی هستند و پسوندهایی که در آخر این کلمات آمده است، پسوند ترکی است. به عنوان مثال کینرق، «رق» در ترکی علامت صفت تفصیلی است و کین که شکل املائی صحیح آن کئن در معنای پهن و گشاده و گسترده می‌باشد و معنای کینرق گسترده‌تر و گشاده‌تر است. یا قیصرق از فعل قیصماق یعنی تنگ فشردن گرفته شده است که باز پسوند «رق» در آخر کلمه حالت تفصیلی بدان داده است. مثال دیگری از سنگلاخ میرزا مهدی خان استرآبادی منشی نادر شاه، ناری به معنی آن طرف، ناری‌رق یعنی آنطرف‌تر «میق» هم از پسوندهای نادر زبان ترکی است. مانند قارامیق - دیرمیق (نگاه کنید به ترکی هنر است صفحه ۱۱۲ کلمه نرمیق که بنا به گفته شما مکانی در پهلوی کوه سبلان است). از کلمه ناری در معنای آن طرف مشتق شده است. ناری‌میق که با حذف (ی) به نارمیق تبدیل گردیده است. اما در اینجا لازم می‌دانم که به عرض آقای رضوی برسانم که اصلاً خود کلمه سبلان یک لفظ ترکی است که از دو جزء تشکیل یافته است و صورت صحیح آن ساوالان می‌باشد که ساو در ترکی وحی و پیام را گویند و الان به معنای میدان است و روی هم رفته جایگاه وحی را نامند. حتی مردم امروزه نیز این کوه را مقدس دانند و آنجا را محلی می‌دانند که در آن به پیامبران زیادی وحی نازل شده است (برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به فرهنگ ترکی نوین، اسماعیل هادی، توضیحات واژه سبلان). همانطور که پیشاپیش نیز اشاره گردید، مناطق، امکنه و شهرهای فراوانی وجود دارد که اسامی آنها ترکی هستند و این همه دال بر بودن ترکها، قرن‌ها قبل از این، در ایران است. به عنوان مثال گرگان شهری که از لحاظ معنایی در ترکی به قلعه می‌گویند یا قزوین که از دو جزء قاز + وان یا کرج که در ترکی به گچ می‌گویند یا کوه البرز که جزء اول آن الب در معنای قهرمان می‌باشد و در ادبیات فارسی نیز این کلمه به کرات به کار رفته است. بسان الب ارسلان

که جزء دوم کلمه را احتمال می‌دهم همان اوغوز می‌باشد که به مرور زمان به این شکل درآمده است. امروزه طایفه‌ای از ترکان در جمهوری خودمختار مولداوی زندگی می‌کنند که شاخه‌ای از اغوزها می‌باشند و آنها را اووز یا قاق اووز می‌گویند که اووز همان آغوز می‌باشد. اغوز به اووز در البرز که اصل آن الب اغوز و الب اووز است به هنگام ادغام شدن در همدیگر به مرور زمان البرز گردیده است. معنای ترکیبی آن قهرمان آوغوز می‌باشد که به این کوه اطلاق گردیده است. کلمه طبرستان که جزء اول آن طبر که در اصل ترکی آن طابور (تابور) و در معنای فوج و جمعیت و مردم می‌باشد (نگاه کنید سنگلاخ میرزا مهدی خان استرآبادی را ص ۱۸۷)، که در فارسی با تحول آوایی به شکل طبر و با اضافه شدن پسوند مکان ستان، طبرستان شده است. لازم به ذکر است که در تاریخ ماد آقای دیاکونوف در نقشه مربوط به ص ۲۰۹ این کلمه را به شکل و صورت اصلی خود یعنی تبوران قید کرده است (تاریخ ماد ص ۲۰۹).

در اینجا مختصر به این موضوع نیز اشاره کنیم که کلمه کاشان نیز از حیث اتیمولوژی در ردیف لغات ترکی قرار دارد، چه کاشان هم بسان اسم‌هایی نظیر کاشغر (کاش+غر) و کشمیر (کش+میر) که هر دو در واقع یک کلمه هستند و در دیوان لغات ترک به دو صورت قشمیر و کشمیر ثبت شده است. در توضیح آن آمده است نام شهری به ناحیه ترک (نگاه کنید، دیوان لغات التترک، ۹۰۱)، که به ظن قوی قوچان هم همان کاشان می‌باشد که با تبدیل صامت «ک» به «ق» و «ش» به «چ» بدین شکل درآمده است. لازم به یاد آوری است که امروزه دو شهر کشمیر یا کاشمر در دو نقطه جغرافیای مجزا وجود دارد. اما در هر حال کاشمر همان کشمیر است که احتمالاً بعد از آمدن ترکان به خراسان اسم این شهر را نیز کاشمر گذاشته‌اند. مانند گناآباد که در اصل همان (گون+اووا) یعنی سرزمین خورشید و در فارسی به گناآباد تبدیل شده است که شکل صحیح آن از لحاظ تلفظ در گناوه (گون+اوه) یکی از شهرستانهای بوشهر هنوز دیده می‌شود همانطور که در بالا مذکور شد اوه یا اووا همان ابوی ترکی است در معنی سرزمین می‌باشد به هر حال واژه کاشان یک لغت ترکی است که در اصل نام یکی از اقوام ترک زبان بوده است که در تاریخ در منابع مختلف ترکی فارسی و عربی گاه بصورت قاش، قش، قاس، کاش، کوش، کاس و قاز، گاش، کش - کاش قید گردیده است و با افزوده شدن پسوند های گوناگون در مناطق جغرافیایی واژگان جدیدی را از این کلمه می‌بینیم.

بسان کاشمر-کاشان -سوری گاش (نام یکی از ایالات قوم ماننا) کشمیر- قاسان (شهری بود در ماوراالنهر آن سوی جیهون) قاشان (ناحیه ای در اصفهان) کاسان (شهری بزرگ در اول بلاد ترکستان و رای نهر جیهون و رای شاش) کش (شهری در نزدیکی سمرقند) "کاز" (جزء اول شهر کازرون)، کاز بک (یکی از مرتفع ترین نقاط قفقاز مرکزی مجاور

گردنه داریول . قفقاز (که جز دوم آنهمان قاز مربوط به قوم ترک زبان می باشد . قزوین (که شکل اصلی آن قاز + وان) قازوان می باشد کارا کاس یا قارا کاس (نام یکی از اقوام ترک زبان) قشقای (کش یا قش + قای) کشانی تام یکی از پهلوانان ترک که در شاهنامه نیز بدان اشاره شده است همان اشکبوس کوش یا کوشانیان یکی از اقوام ترک زبان در ماوراء النهر قازان (پایتخت جمهوری خود مختار تاتارستان - قازان خان - قازان چای - قازان قیه تمامی این اسامی جغرافیایی و اشخاص و اقوام در سه منطقه جغرافیایی ایران ، قفقاز و آسیای میانه از پراکندگی ترکان از گذشته های دور در مناطق فوق می باشد و مبین این نکته نیز است که کاشان یک لغت ترکی است و کاشان نیز جایگاه دیرین ترکان می باشد . در همین جا نیز لازم می دانم به کلمه گلپایگان اشاره کنم که این لغت نیز یک واژه ترکی است ولی بر خلاف شکل ظاهری و امروزی آن که صرفاً فارسی ها این کلمه را بدین شکل در آورده اند واژه دراصل بدین شکل می باشد(کول + بای + قان) کول در ترکی هم در معنای آبگیر و دریا و هم در معنای مجازی خرد و عقل است و نیز(کول تکین) نام یکی از پادشاهان گوگ ترک است .

جزء دوم و سوم این کلمه یعنی بای و قان به کرات در دیگر کلمات ترکی کاربرد دارد بسان آذر، بای، قان - زنگان (زنگان) تو فار قان ، بیلقان که واژه بای در این ترکیب یعنی گول بای قان که در فارسی به گلپایگان تبدیل گردیده است بر خلاف نظر مصطلح در معنای بیگ و امیر و قهرمان نمی باشد بلکه بر گرفته از فعل باینماق در معنای ثروتمند باید باشد چه به عنوان مثال در واژه آذر بای قان هیچ توجیحی ندارد که دو واژه هم معنی در کنار هم قرار گیرند چه هم ار و هم بای در این صورت دارای یک معنی خواهد بود و این صحیح بنظر نمی آید . به هر صورت کلمه کول بای قان یک واژه ترکی است واژه های اردکان ، اردستان نیز جزء لغات ترکی هستند که همانطور که ذکر گردید (ار) در ترکی شجاع و قهرمان را گویند و قان کان هر دو جزء پسوندهای مبالغه و مکان می باشند که جزء اول این کلمات در واژه های اردبیل و اردلان و اردشیر نیز به چشم می خورد اما در مورد جزء دوم این کلمات یعنی واژه (د) در اردکان ، اردبیل و اردلان باید توضیحاتی را ارائه دهم قبلاً" این موضوع را هم خاطر نشان کنم که مابین واژه اردلان و ارسلان قرابت زیادی وجود دارد و شاید هم این دو واژه یک کلمه باشند .

اما واژه (د) ریشه اش کلمه تاو می باشد که به مرور زمان با کاهش واجی مواجهه شده و بشکل (د) در آمده است و ریشه فعلی آن تاوراتماق و تاو ساماق می باشدو معنای آن قدرت و توانای و سرعت می باشد که کلمه توسن نیز از همین ریشه می باشد یعنی سرکش و کلمه دووشان یا تووشان (خرگوش) نیز از همین کلمه است امروزه این کلمه بصورت (توو) و (دوو) در زبان مردم آذربایجان رواج دارد و این کلمه با رفتن به زبان فارسی بصورت مصدر جعلی دویدن بکار برده می شود که در هر صورت یک کلمه ترکی است و در کلمه اردکان (ار+ د + کان) در معنای قهرمان با

قدرت بسیار می باشد چنین به نظر می رسد این کلمه در واژه (ارتونقا) نام اصلی و ترکی افراسیاب (ار+تو+اونقا) به شکل ((تو)) آمده است در صفحات ۱۹۰-۱۹۳ جناب آقای رضوی با آوردن نام اسامی روستا های اطراف قم وکاشان به چنین باوری دست یافته اند که وجه شباهتی که مابین روستاهای قم و منطقه کلیر می باشد گواه این ادعا است که اهالی قم وکاشان این اسامی را بر اماکن و روستاهای کلیر گذاشته اند و با اطمینان خاطر اظهار می دارند که از حیث ریشه شناسی لغات فوق فارسی هستند و مخصوص مردمان کاشان و قم و ربطی به کلمات ترکی ندارند و با وارد شدن در ساحه ادب و زبان ترکی چنین اظهار میدارند که در ترکی واژه هایی که به پسوند ق ختم شوند ماقبل مفتوح نیستند و همگی ماقبل مضموم می باشند و اساساً بمعنای مکان نیامده باید به عرض آقای رضوی برسانم که در ایران یک مشکلی که وجود دارد این است که هیچ یک از کسانی که در باره آذربایجان به اظهار نظر می پردازند سواد ترکی ندارند هر چند ممکن است این اشخاص ترک زبان باشند و آقای رضوی عدم آگاهی شما از گرامر زبان ترکی باعث چنین نتیجه گیری غلط گردیده است و چه بسا چون می خواهید به نتیجه ای که قبلاً بدان فکر میکنید برسید باعث چنین پریشان گوئی شده اید پیش از هر چیز به استحضار جناب عالی برسانم که چون زبان ترکی یکی از با قاعده ترین زبانهای دنیا می باشد و هماهنگی اصوات باید در آن رعایت گردد یعنی اگر کلمه ای با مصوت کلفت شروع گردد نتیجتاً پسوندی که به کلمه بچسبد باید از نوع کلفت باشد و اگر کلمه ای با مصوت گرد یا مدور شروع گردد پسوند آن نیز باید شکلی مدور داشته باشد و اگر کلمه ای با مصوت ظریف شروع شود باید پسوند آن نیز ظریف باشد .

اق واک از پسوند های بسیار رایج در زبان ترکی است که این پسوند در اصل به صورت قاق بوده که قاف اول حذف شده است بوجقاق --- بوجاق این پسوند بیشتر برای اسم مکان و اسم آلت به کار می رود (ترکی هنر است - اسماعیل ها دی ص ۵۴) مثال های دیگر برای اسم مکان مانند اوتاق - اوجاق - دوداق - باتاق اوتراق - سیغیناجاق - قیراق - لازم به یاد آوری است که همه این کلمات را آقای رضوی می توانند به شکل مفتوح قرائت نمایند بعنوان مثال بوجاق را به شکل بوجق و اوجاق را اوجق بخوانند همانطور که در دیوان لغات التترک که هزار سال پیش تالیف شده است بصورت بجغق و اوجق هر دو با فتحه آمده است پس حتماً می پذیرید که از زبان و فرهنگ و تاریخ چقدر بی اطلاع هستید و در عین حال با این همه بی اطلاعی باز میخواهید در باره آذربایجان به اظهار نظرهای ناصواب پردازید .

اما جالبترین و بهترین نمونه برای این موضوع دو کلمه اراک و عراق هستند. ار+اک و عر+اق که هر دو در واقع یک کلمه با املائی متفاوتی هستند و در معنای سرزمین و جایگاه قهرمانان می باشند و همانطور که گفته شد در ترکی ار به معنای دلاور و قهرمان می باشد که با افزوده شدن پسوند اک و اق قید مکان ساخته شده است در ترکی اک و اق هر دو پسوند مکان بشمار می روند مانند اتاق که از بن اوتورماق و پسوند اق ساخته شده است .

در هر صورت همانطور که عنوان شد این لغات ترکی می باشند که با آمدن پی افزوده هایی به اسامی مکانها اطلاق گردیده اند. در صفحه ۱۹۵ کتاب آقای رضوی آورده است که " لفظ آران از کجا آمده است و این نام چه معنایی دارد وجه تسمیه آن چیست به کدامیک از لهجه های پنجگانه و زبان پنجوی - پهلوی مربوط است و به کدامیک از ریشه های مادی پارتی و پارسی برمی گردد."

در جواب پرسش وی باید بگوئیم که لفظ آران اولاً" که به هیچکدام از لهجه های پهلوی و پارتی ربطی ندارد در ثانی مگر قرار است هر لغتی ریشه پهلوی و پارتی داشته باشد که بسان قلم به دستان دوره پهلوی میخواهی به هر چیزی کسوت پهلوی و فارسی بپوشانی و این هم دلیلی بر این که شما خود نیز تحت تاثیر فضای فرهنگی به وجود آمده توسط حاکمیت پهلوی علیرغم از بین رفتن حضورشان از صحنه سیاسی ایران میباشید و این هم نشان میدهد که فضای فرهنگی کشورمان هر چند حاکمیت پهلوی از بین رفته و مضمحل گردیده است همچنان دستخوش نیرنگ بازی آنها ست. این کلمه در دیوان لغات ترک کاشغری بشکل ارن در معنای مردان آمده است چه ار در ترکی در اصل قهرمان را گویند مانند خزر (خز + ار) قاجار (قاج + ار) آذر (آذ + ار) که کلمه آذربایجان هم از همین ریشه گرفته شده است یا مانند ارسالان (شیر قهرمان) الب + ار + سلان - (اردلان) ار + د + لان (اردکان) ار + د + کان که جمع ار همان ارن و یا آران گردیده است و این کلمه بغیر از منطقه ای در آذر بایجان شمالی و کاشان منطقه ای در آسیای میانه در قلب سرزمین ترکستان نیز میباشد (رجوع کنید به امپراتوری صحرانوردان - رنه گروسه - نقشه شماره ۹)

چون بحث آران پیش آمد به آقای رضوی خاطر نشان سازم که سرزمین آن سوی ارس به جهت مقاصد سیاسی روسیه به اشتباه آذربایجان نامیده نشده است بلکه تمامی این سخنان نشات گرفته از اغراض سیاسی پان فارسیستها است و گر نه در طول قرنهای متمادی نام این سرزمین آذربایجان بوده است و فقط بخشی از یک ناحیه را آران می گفته اند که شمایان می خواهید به زور جزء کوچکی از یک منطقه را بر تمامی آن سرزمین تعمیم دهید همانطور که می خواهید زبان یک روستا را بکل مردمان آذربایجان تحمیل کنید . و اول حد از همدان گیرند تا به ابهر و زنگان بیرون شوند و آخرش به دربند خزران و بدین میانه اندر هر چه شهرهاست همه را آذربایگان خوانند (آذربایجان در سیر تاریخ ایران به نقل از ترجمه تاریخ طبری ص ۸۰).

آران : به تشدید ثانی بر وزن پیران نام ولایتی است در آذربایجان که گنجه و بردع از اعمال آن است (برهان قاطع)

آلاتاغ : نام کوهی است در آذربایجان در حوالی ایروان (سنگلاخ - میرزا مهدی خان استر آبادی ص ۲۴)

که کلمه ایروان علاوه بر آران مورد ادعای شما گویای خیلی چیزهای دیگری نیز است آقای رضوی اگر وقت کنند علاوه بر کتابهایی که از افکار مسموم جیره خواران خوان پهلوی تراوش نموده است می توانند به کتاب " آذربایجان در

سیر تاریخ ایران“ آقای رحیم رئیس نیا جلد اول و مجله سحر ویژه نامه آران و آذربایجان شماره ۹ و ۱۰ نیز نظری بیفکنند

آقای رضوی از نگاهشته شدن کتابهای فوق که چند سطری را بعنوان نمونه ذکر کردیم چندین قرن سپری می شود زمانیکه از روس و کمونیست و پان ترکیست خبری نبود تا امروز چنین تئوری های بی محتوا و فاقد پشتوانه تاریخی و علمی از جانب پان فارسیستها به شکل فله ای صادر شود.

اما در مورد تبریز تا بحال نظریات گوناگونی ارائه شده است از تب ریختن زبیده خاتون گرفته تا دارویش ارمنی که در این میان نظریات عالمانه استادانی مانند مرحوم دکتر زهتابی و دکتر محمد زاده صدیق قابل تامل می باشد این جانب خود بر این باورم که کلمه تبریز بر گرفته از واژه ترکی (تبز) در معنای شوره زار باشد. (ر . ج . ک دیوان لغات ص ۴۱۳) به دو دلیل چه بنابه گفته های جغرافی شناسان دریاچه ارومیه در گذشته های دور تا نزدیکی تبریز امتداد داشته است و دوم اینکه کوه های این شهر نمکی تلخ مزه هستند که مبین آن همین رود آجی چای میباشد و احتمال می دهم که نام شهر طبس در استان خراسان نیز در اصل از همین واژه می باشد که با تغییر آوایی ”ز“ به ”س“ و تبدیل حرف ”ت“ به ”ط“ بدین شکل در آمده است. اما اگر گفته های شما را هم بپذیریم باز هم این کلمه یک کلمه ترکی می باشد آقای رضوی قدیمی ترین جای که می توان از قلعه بد سراغ گرفت کتیبه های اور خون و یا یادمان های گول تکین بیلگه خاقان می باشد و چندین بار کلمه به همراه کلمه آذ در آنجا تکرار گردیده است بیلگه خاقان در جایی از کتیبه خود می گوید و در سوی باختران مردم دققوز اغوز از بد بر ما بشورید ...

خاقان بد بر سر مزار پدرم سنگ مزار بر پا داشت ...

مردم آذ را برای آن که آب و خاک نیاکان ما بی صاحب نماند فراهم آوردیم (یادمان های ترکی باستان دکتر محمد زاده صدیق صص ۱۸۸-۱۸۹) برای ما امروز تاکنون مسلم نیست که آیا بد مرد اشاره در کتیبه های اورخون همان قلعه بابک امروزی می باشد یا نه اما این یک اصل مسلم می باشد که مردم آذربایجان از همان قوم آذ هستند که با افزوده شدن کلمه ار بسان قاجار - مجار - بلغار - خزر (قاز + ار) می باشد کلمه تر در ترکی به معنای عرق و رطوبت و نم بکار برده می شود و از این جهت هر چیز تازه را نیز گویند که به فارسی در این معنی راه یافته است و اگر با گفته های شما موافق باشیم تبریز کلمه ترکی می باشد و این را نیز خاطر نشان سازیم که در ترکی ب و میم در اکثر اوقات بجای هم بکار میروند بسان بن و من - بین مین در مورد مذ و بد نیز می تواند این موضوع صدق نماید نمی دانم علی رغم اینکه شهر های بخارا و سمر قند از مشهورترین شهر های ترکان است و دو ناحیتی را که تحت عنوان ترمز بعنوان مثال از نزدیکی این شهر ها آورده ای هر دو می رساند که بد یک کلمه ترکی است و آذربایجان و قلعه بد جایگاه همیشگی

ترکان؛ چه اصراری شما را بر آن داشته است نشان بدهی که مذ لغت فارسی است فقط این توضیح را در مورد یامچی کس بدهم اینکه گفته ای چه علامت تصغیر در زبان فارسی است اولاً" همین علامت تصغیر در زبان فارسی از ترکی وارد زبان شما گردیده در ترکی این تکواژ وابسته درشکلهای مختلف - جا - جه - حیق - جوق - چه - چا - جک - چک - و جوک ظاهر می شود علامت تصغیر می باشد به عنوان مثال گوجه (گوی + جه) آرزو (آرزو + جا) قلاجیق (قالا + جیق) در هر صورت تمامی این تکواژهای وابسته علیرغم شکل های متفاوت یک کار انجام می دهند و شکل واحد آن یعنی چه به فارسی راه یافته است مانند بازارچه. ثانیاً" این تکواژ وابسته در آخر یام اصلاً" علامت تصغیر نیست بلکه علامت صفت فاعلی است در شکل چی که این پسوند نیز به زبان فارسی راه یافته است و یامچی یا یامچی باهم فرقی ندارد چرا که هر دو صورت آن ترکی به کار می رود که در معنای نامه رسان و پستیچی میباشد و در کس نیز به هیچوجه نمی تواند معنای مورد نظر در فارسی باشد که بدین شکل در کنار کلمات ترکی واقع شود در دیوان لغات ترکی برای کس سه معنا آمده است ۱- کس در معنای برش و پاره و قطعه از مصدر کسک ۲- کس نوعی کلوخ ۳- کس با کسره در معنای زوج و جفت (دیوان لغات ترک ص ۸۹۷) و من احتمال می هم کس فارسی از همین کس سومی با تبدیل کسره به فتحه گرفته شده است و در یامچی کس نیز کس سومی از حیث معنا نزدیک تر به بقیه است.

به هر حال آنچه که مسلم است بد - مذ - تربیز - ترمذ هم واژگان ترکی هستند و به احتمال قریب کلمه گنبد (گون = آفتاب + بد) نیز بی ارتباط با کلمات بالایی نباشد که اکنون در کلمات فارسی به صورت گنبد به کار برده می شود در باره نام بابک باید گفت همانطوری که مولف خود نیز به این موضوع اذعان نموده است نام اصلی بابک "حسن" می باشد که اولاً دلیل بر مسلمان بودن بابک می باشد اما موضوع مهمی که در اینجا مطرح می شود این است که چرا جناب آقای رضوی از خود نمی پرسد که به چه علتی حسن را بابک صدا کرده اند و چرا به این نام مشهور گردیده است بابک که از دو تک واژ مستقل بای + بک تشکیل یافته است در ترکی به معنای خان وقهرمان ثروتمند که در اینجا بیشتر از حیث معنوی منظور و مراد می باشد که امروزه در آذربایجان به شکل "بی" به کار برده می شود و به فارسی نیز از گذشته های دور داخل شده است و به صورت بیگ در آمده است نام پدر اردشیر اول موسس سلسله ساسانی نیز است واژه در اصل همان باک می باشد و در کتیبه های بیلگه خاقان و گول تکین به شکل بک آمده است (نگاه کنید یادمان های ترکی باستان دکتر محمد زاده صدیق ص ۲۲۰) و در دیوان لغات ترک به صورت باک و بک قید شده (رجوع کنید به دیوان لغات الترق کاشغری ص ۲۹۴) این واژه در ایران کهن به صورت بغ عیناً همان طوری که در کتیبه های اورخون آمده است مورد استفاده قرار گرفته است از آنجایی که در ترکی همانطور که گفته شد واجهای صامت (ب و م) به جای هم به کار برده می شوند بعدها با تبدیل واج (ب) به آوای (م) واژه به صورت مغ در آمده است که بزرگان زرتشتی را نیز برای

احترام مغ می گفتند و چون بیشتر اینان در دشتهای اردبیل زندگی می کردند آنجا را نیز مغان گفته اند و کلمه بغداد نیز از همین واژه مشتق شده است میرزا مهدی خان استر آبادی در سنگلاخ گفته است که واژه بیگ به معنی بلند و رفیع و بزرگ باشد و مجازاً مولا و سلطان و حاکم و امیر را گویند (سنگلاخ ص ۹۶) که واقع در اصل این کلمه باید با توضیحات میرزا مهدی خان استر آبادی مشتق از کلمه بویوک و بویومک باشد (فرهنگ واژگان ترکی در ادبیات فارسی عادل ارشادی فرد ص ۷۳) در مورد جزء اول واژه باید گفت که بای از مصدر بایماق در معنای غنی شدن و ثروتمند گردیدن و در واقع بن فعلی واژه بایماق است در سنگلاخ می خوانیم بایماق غنی شدن - بایغوجی : غنی شونده . بای : سه معنی دارد اولی غنی را گویند دوم گویند که بای بپردی یعنی به باد داد سوم به اصطلاح مغولیه امرا بای عجمی باشد که روزنامه جات قطع و فصل دیوان حکام را نوشته ماه به ماه رجوع به روزنامه جات کرده اگر حکم بر خلاف قانون از امرای دیوان صادر شده باشند باز خواست نمایند (سنگلاخ ص ۸۱) این کلمه در اول اسامی زیادی در ترکی همانند بابک که در اصل بای بک می باشد در میآید مانند "بایندرخان" ویا "بای بوره" و "بای بئجان" در داستانهای اسطوره ای دده قورقود (نگاه کنید دده قورقود کیتابی حسین محمد خانی بخش توضیح لغات ص ۴۶) در هر حال بابک یک اسم مرکب ترکی است و بخاطر دلاوریها و قهرمانی های زیاد حسن به این لقب در آذربایجان مفتخر گردیده است و تمامی این دلایل دال بر ترک بودن آذربایجان در آن زمان و بودن ترکها در دیگر نقاط ایران از جمله قم و کاشان و اراک و کرج و تهران ساوه وقزوین و حوالی آن می باشد که امروز نیز چنین است و این یک نظریه خنده دار می باشد که چون امروزه شهرهایی مانند اراک و قم و کاشان و غیره اکثریت ساکنانش فارس زبان هستند فکر کنیم که ساکنان اولیه واصلی آن فارسها هستند چه از حیث اتیمولوژی و واژگان نواحی جغرافیایی تماماً با مستندات زبان شناسی و تاریخی حاکی از این است که این سرزمینها متعلق به ترکان است کاشغری در دیوان لغت خود در زیر لغت (قاز) آورده است قاز: نام دختر افراسیاب بود که شهر قزوین را بنا کرده است و اصل آن "قازاوینی" است یعنی جای بازی قاز زیرا که او آنجا سکونت داشت و بازی می کرد و از این معنی است که گروهی قزوین را حدود سرزمینهای ترک شمرده اند و همچنین است شهر قم زیرا که قم به لغت ترک معنی ریگ دارد همانا این دختر افراسیاب بود که شکار می کرد آنجا و الفت داشت با آن (ص ۷۳۷ دیوان لغات الترك) هر چند توضیح کاشغری درباره معنای واژگان قزوین و قم از حیث واژه شناسی زیاد هم قابل اثبات نیستند اما اینکه این سرزمینها را جزء سرزمینهای ترکی آورده است خود دلیلی محکمی بر این است که از گذشته های دور در این ممالک ترکان ساکن بوده اند و در بالا ذکر کردیم که درست است قم در ترکی شن را گویند اما وجه تسمیه آن همانست که گفته شد و در مورد قزوین هر چند از لحاظ آوایی وجه تشابهی ما بین قزوین و قاز اوینی وجود دارد به ویژه جزء اول آن، اما این شهر را خیلی ها بر گرفته از نام خزرهای ترک میدانند که صورت اصلی آن همان "قاز + ار" که

قازار گردیده و بعدها خزر شده است. کلمه قاز با پسوند وان که بکرات در مناطق جغرافیایی بکار رفته است مانند شیروان، نخجوان ترکیب شده است. در صفحه ۲۶۷ آقای رضوی که شایسته هیچ محقق بلکه هیچ فرد امی هم نیست که به سنبلهای قهرمانی دیگر ملتها چنین گستاخانه بتازد کوراوغلو این قهرمان آذربایجانی را که امروزه برای تمامی مردم آذربایجان شخصیتی اسطوره ای قابل احترام می باشد یاغی معرفی کرده است. و باید به این عزیز یادآوری نمایم که برای کوراوغلو همین بس است که پیوسته در خدمت مردم خود بوده است و یک عمر علیه حاکمان ظالم و مستبد به جنگ پرداخته و به دفاع از حقوق ستم دیدگان در برابر ظلم حاکمان برخاسته است و نه مثل رستمی که با بوق و کرنا مدام به تعریف و تمجید از او مشغولید به خاطر بر پای داشتن تخت شاهی آن هم از نوع کاووس حتی حاضر است به فرزند کشی هم تن در دهد لطفاً نگویند که وی بخاطر ایران به این کار دست زد چه هدف سهراب از لشکر کشی به ایران صرفاً از میان برداشتن کاووس بود و بس نه از بین بردن ایران چه خود سهراب هدفش را از لشکر کشی به ایران چنین عنوان داشته :

چو رستم پدر باشد و من پسر
نباید به گیتی کسی تا جور

آقای رضوی در صفحه ۲۷۴ کتاب خود باز اسیر جو آلوده فرهنگی حاکم بر ایران گردیده و به تبعیت از نژاد پرستان آریایی که خود در کتاب به سرزنش آنان به شکل مبسوطی قلم فرسایی کرده است ترکیبی تحت عنوان غلامان ترک به کار برده است که جناب آقای رضوی برای اطلاع از چگونگی به وجود آمدن این کلمه می توانند به مقاله آقای بابک بهرام اوغلو در ماهنامه پیک آذر سال اول اسفند ۷۹ شماره سوم مراجعه کنند.

در صفحات آخر کتاب آقای رضوی از خو واژه جدیدی را اختراع نمودند که اگر منبع آنرا برای خوانندگان مشخص می کرد منت گذارشان می شدیم و آن هم واژه بدستان می باشد و جالب اینکه این لغت را در صفحات آخر کتاب به کرات به کار برده است چیزی که تا به حال حداقل اینجانب نه آن را جایی شنیده ام و نه خوانده ام.

در جایی از کتاب آقای رضوی عنوان داشته اند که نام اصلی قره داغ همان ارس باران می باشد برخلاف تصور آقای رضوی که فکر می کنند واژه باران در این ترکیب از ریشه باریدن است و می خواهند با چنین کاری کل منطقه را فارسیزه کنند باید بگویم که واژه باران از مصدر بارینماق مشتق گردیده است نه باریدن. بارینماق در ترکی به معنای پناه جستن و حفاظت شدن و تغذیه شدن را گویند (فرهنگ آذربایجانی - فارسی آقای بهزاد بهزادی ص ۲۹۴) و معنای ترکیبی ار + اس (آذ) + باران یعنی جایی که قهرمان دلیر آذی یا آسی در آن پناه جسته است که با توجه به منطقه سوق الجیشی قره داغ از این نظر جایگاه خوبی برای پناه جستن می باشد و اتفاقاً این لغت یعنی باران در جاهای دیگر آذربایجان نیز به چشم

می خورد بسان "باران دوز" یعنی دشتی که در آن می توان پناه جست منطقه ای در جنوب غربی شهر ارومیه و نیز رودی هم به همین عنوان در ارومیه تحت عنوان باران دوز چایی که به دریاچه ارومیه می ریزد .

در صفحه ۳۰۵ جناب آقای رضوی نام یکی از فرماندهان بابک را طرخان عنوان می کند که با اجازه بابک خواسته بود زمستان را در یکی از قصبه های خود که در نزدیکی شهر مراغه بود به سربرد آقای رضوی شاید به خاطر همان موضوعی که بیشتر عنوان کردم یعنی عدم آشنایی با زبان و تاریخ آذربایجان و به تبع آن ترکی نمی داند که طرخان یک لغت ترکی است . در دیوان لغت کا شعری آمده است نامی است جاهلی و به معنی اصیل و فرمانروا (دیوان الغات ص ۴۳۷) در سنگلاخ میرزا مهدی خان استر آبادی به دو معنی آمده است : اول کسی را گویند که از جمیع تکالیف دیوانی معاف باشد دویم نام طایفه ای است از اعظم اولوس جغتای و نیز اسم ابوالنصر فارابی بود (سنگلاخ صفحه ۶۰۲) این راهم اضافه نمایم که در هر دو اثر یاد شده این واژه با (ت) نکته دار آمده است نه (ط) دسته دار چه در ترکی ما (ط) دسته دار نداریم لازم به ذکر است که این کلمه نیز در کتیبه های اورخون آمده است (نگاه کنید یادمان های ترکی باستان دکتر حسین محمد زاده صدیق ص ۲۴۶) که این همه حاکی از ترکی بودن کلمه است و این که ترخان ترک بوده است مردم مراغه نیز همچون وی ترک زبان بوده اند اما شایسته است بگویم که دیگر قهرمان حماسه بابک یعنی فرمانده دیگر وی آذین نیز یک واژه ترکی است . آذ همان نام اصلی قوم ترک زبان ساکن در آذربایجان می باشد که بیشتر به آن اشاره نمودیم و گفتیم کلمه آذربایجان بر گرفته است از نام همین قوم (آذ + ار + بای + قان) میباشد و ((ین)) یک تک واژ وابسته می باشد که به عنوان پسوند به آخر کلمات ترکی اضافه می شود مانند ارکین (ارک + ین) (نام شخص) تکین (تک + ین) شاهزاده (صفت برای بزرگان) سبک تکین - آخین (آخ + ین) در معنای هجوم و حمله که باید بگویم نام افشین دشمن بابک و کسی که آلت دست معتصم عباسی شد و دست آخر نیز نتیجه کار خود را دید و چشید و از همین کلمه است که صورت اصلی آن کسی که زیاد حمله می برد هجوم برنده به آخشین و افشین تبدیل شده است . که امروزه به شکل آخیشان بکار برده می شود.

منابع و ماخذ:

- ۱- یادمانهای ترکی باستان، دکتر محمدزاده صدیق حسین
- ۲- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد یک و دو رئیس نیا
- ۳- فرهنگ ترکی نوین، هادی اسماعیل
- ۴- ایران تور کلرینین اسکی تاریخی بیرینجی و ایکینجی جلد، دوکتور زهتابی محمد تقی
- ۵- فرهنگ شش جلدی معین، دکتر محمد معین

- ۶- فرهنگ واژگان ترکی در زبان و ادبیات فارسی ، ارشادی فرد عادل
- ۷- ترکی هنری است ، هادی اسماعیل
- ۸- تاریخ ماد ، ا- م دیاکونوف- ترجمه کریم کشاورز
- ۹- خزران - آرتور کسلر ، ترجمه محمد علی موحد
- ۱۰- امپراتوری صحرائوردان ، رنه گروسه
- ۱۱- دوازده قرن سکوت ، پورپیرار - ناصر
- ۱۲- پلی بر گذشته بخش اول و دوم ، پور پیرار - ناصر
- ۱۳- نشریه شمس تبریز ، ویژه نامه بابک تابستان ۸۰
- ۱۴- لغت نامه آذربایجانی - فارسی ، بهزادی - بهزاد
- ۱۵- فرهنگ سنگلاخ ، میزا مهدی خان استر آبادی به تصحیح خیایوی روشن
- ۱۶- دیوان لغت الترک ، کاشغری محمود - دکتر دبیر سیاقی - محمد.
- ۱۷- مبانی جامعه شناسی - بروس کوئن ، اقتباس و ترجمه دکتر توسلی و رضا فاضل
- ۱۸- جوامع الحکایات محمد عوفی ، به تصحیح دکتر جعفر شعار
- ۱۹- باستانگرایی در ایران معاصر ، بیگدلی رضا
- ۲۰- نشریه دانشجویی سحر شماره ۹ و ۱۰ ویژه نامه آران و آذربایجان
- ۲۱- پیوستگی قومی و تاریخی اوغوز - ایل های قشقایی ایران - جدی حسین
- ۲۲- ماهنامه پیک آذر شماره سوم سال اول
- ۲۳- برهان قاطع ، محمد حسین خلف تبریزی
- ۲۴- دده قور قود ، به تصحیح حسین محمد خانی